

رشت شهر ستاره

(پژوهشی در معنای لغوی رشت)



نویسنده:

حمید فروحی

۱

۲۰



بیتا ۹۰۰۰ لریال

۱۰۰
۵۳

۶۵۹۳۴

رشت شهر ستاره

(پژوهشی در معنای لغوی رشت)

نویسنده:

حمید فروحی

رشت، ستاره (پژوهشی در معنای لغوی رشت)

حمید فروهی

چاپ اول: ۱۳۷۲

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

حروفچینی: مشیری

چاپ: چاپخانه نخستین

حق چاپ محفوظ است.

انتشارات روزبهان - تهران، خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران،

پلاک ۱۳۴۲، تلفن ۶۴۰۸۶۶۷

فهرست

۵	رَشت
۸	معنای رشت از نظر فرهنگ معین
۸	آیا معنای رشت خاکروبه، لجن ...
۱۱	رِشتن
۱۳	آیا رشت به معنای جوانمرد است؟
۱۴	رَشت و ستاره
۱۴	اَسْت، اِسْت - اِیْشِیت و اَشْت و تاره و تارا
۱۶	آیا تاره و تارا به معنای ستاره است
۱۷	اِسْت، اَسْت، اَلْشْت، نَشْت، و رَشت
	اَ، اِ، اَن، اَل، رَ بر روی کلمات اَلْشْتَر، اَلْاَشْت
۱۸	نشترود و لشت نشاء و رَشت، وَلْشْتو، وَوَلْشْت
۲۰	لَشْت نشاء و اَلْشْتَر و رابطه آنها با نساء
۲۰	لزوم تصحیح معنای رَشت در فرهنگها و لغت نامه‌ها

رَشْت

دروازه اروپا و شهر بارانهای نقره‌ای با بامهای سفالین مه‌آلود، القابی است که به شهر زیبا و خرم رَشْت، کُرسی و مرکز سرزمین گیلان داده شده است. اما فرهنگهای فارسی معنای رَشْت را به صورت کلاف سردرگمی درآورده‌اند - لغت فرس^۱ تألیف ابومنصور علی ابن احمد اسدی طوسی - صحاح الفرس تألیف محمد بن هندوشاه نخجوانی که از فرهنگهای اولیه زبان فارسی هستند کلمه رَشْت (به کسر اول) را به معنای چیزی که از هم فروریزد آورده‌اند و بعنوان مثال به يك بيت از سروده فرالوی شاعر قرن ۴ دوره سامانی که گفته: چون نباشد بنای خانه درشت - بی گمانم که زیر رَشْت آید، استناد کرده‌اند. از آن ببعد تقریباً اکثر قریب به اتفاق فرهنگ نویسان ره به ترکستان زده، بین کلمه رَشْت به معنایی که فوقاً ذکر گردیده (به کسر اول) و رَشْت (به فتح اول) کُرسی سرزمین گیلان و رَشْت (به ضم اول) قائل به تفاوت نشده‌اند. و از کلمه (رَشْت) و کلمه (رَشْت) که از نخست برای آنها ناآشنا بوده ملغمه و معجونی شگفت‌انگیز ساخته‌اند. مثلاً علاوه بر اینکه محمد پادشاه

۱. لغت فرس: تألیف ابومنصور علی ابن احمد اسدی طوسی به تصحیح و اهتمام عباس اقبال با سرمایه عبدالرحیم خلخالی چاپ سال ۱۳۱۹ شمسی.

متخلّص به شاد صاحب فرهنگ آندراج معتقد است رشت (بافتح و تاي مشد .) بر وزن طشت به معنای چیزی است که از هم فرو ریزد و دیواری که در شرف برافتادن باشد. معانی زیر را نیز برای رشت بکار گرفته است:

در فرهنگ و دساتیر^۲ به معنای کج.

شهریست معروف از ولایت گیلان که ابریشم خوب در آنجا به عمل آید.
خاکروبه.

خاکساری (رقص کران بخواب در کشتی - بیم غرق است و مایه رشتی).
زر خالص.

ریسیده.

رنگ کردن.

نام کیمیاگری است زرتشتی.

و برشتی (بدون آنکه اعراب آن را معین نماید) گوید یعنی رنگ کردی، (چنانکه) محمّد عصار گفته (برشتی هفت رنگ اکنون برانی - که سازی مدخلی را ارغوانی) و شیخ سعدی گفته: (حناست آنکه ناخن دلیند رشته‌ای - یا خون بیدلی است که در بند کشته‌ای).

محمد پادشاه صاحب فرهنگ آندراج با اینکه می‌دانسته کشتی اقلّاً از لحاظ اوزان شعری رشتی است با این حال رشتی را قافیه کشتی گرفته و به معنای خاکساری! آورده است و با اینکه رشتن به معنای رنگ کردن است و همین معنا در لغتنامه شادروان دهخدا آمده است. در فرهنگ آندراج رشت بدون اعراب آمده است و چنین القا می‌کند که رشتن به معنای رنگ کردن است و به مصداق سنگ اول چون نهد معمار کج تا تریا می‌رود دیوار کج، فرهنگهایی که بعد از فرهنگ آندراج تألیف گردیده‌اند هر کدام تمام (طابق النعل بالنعل) و یا قسمتی از آنرا به معنای فوق‌الذکر

۲. در مورد جعلی بودن دساتیر رجوع شود به جلد پنجم فرهنگ معین، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، سال ۱۳۶۰، صفحه ۵۲۹.

برای رشت تعریف کرده‌اند و بجای اینکه معترف به ندانستن معنای این کلمه گردند و از آن عبور کرده و باصطلاح کوتاه بیایند خود را ملزم بل متعهد دیده‌اند - در این زمینه طبع‌آزمایی نموده و افاضاتی بنمایند.

ابن خلف مؤلف برهان قاطع علاوه بر اینکه رشت را به همان معنایی آورده که صاحب فرهنگ آنندراج آورده، رشت را به معنای خاك و گرد و غبار تیره و لجن و خاکر و به و رشتی را به معنای لجن پاك كن و خاکستر و خاکروبه آورده و ایضاً سید محمدعلی داعی الاسلام در فرهنگ نظام معنای رشت را همان می‌داند که در فرهنگ آنندراج و برهان قاطع آمده. النهایه گوید این معنی ریشه‌اش در اوستا رسته است به معنی راست و صاحب فرهنگ رشیدی، یعنی رشید بن عبدالغفور حسینی همدانی که ظاهراً در هندوستان به خدمت شاه جهان مشغول بوده علاوه بر معنای متداوله مزبوره سیرشت را نیز به معنای رشت افزوده از استادی نامعلوم آورده: طبع نقاشش بکلك دود رشت خامه مانی و آزر سوخته و متأخرین از جمله (ناظم الاطباء) دکتر علی اکبر نفیسی یعنی طبیبی (البته با معلومات يك قرن قبل) که به حلقه فرهنگ‌نویسان پیوسته از بیگانگان گوی سبقت رسوده معتقد است رشت نام شهر حاکم نشین ملک گیلان و گویند این کلمه تاریخ بنای این شهر است چه این شهر در سال نهصد هجری بنا شده و عدد حروف آن به حساب ابجد نیز نهصد می‌باشد. نامبرده جاروب! و کسی که لجن پاك می‌کند و پستی و حقارت و فروتنی و خاکساری را از معنای رشتی دانسته است.

غیر از لغتنامه دهخدا که بخاطر هدف و اسلوب کارش، می‌بایست کلیه معنای مذکوره را برای رشت گرد آورد. ظاهراً از معنای بکار برده شده برای رشت در امان نبوده و از کلاف سردرگم آن خلاص نگردیده و رشت و رشت را (بدون اعراب‌گذاری) مترادف هم بکار برده چیزی غیر از فرهنگ آنندراج مشاهده نمی‌شود و در فرهنگ نوبهار، تألیف محمدعلی تبریزی خیابانی و فرهنگ صبا تألیف محمد بهشتی چاپ ۱۳۶۵ و فرهنگ عمید تألیف حسن عمید (چاپ سال ۱۳۶۹ و چاپهای دیگر) در زمینه معنای رشت جز آنچه که پیشینیان ذکر کرده‌اند به چیز تازه‌ای برخورد

نمی‌کنیم. اما احمد مرعشی مؤلف کتاب واژه‌نامه گویشی گیلکی که در سال ۱۳۶۳ بوسیله انتشارات طاعتی رشت چاپ و منتشر شده^۲، ضمن نقل قسمتی از مطالب مربوط به فرهنگهای آندراج و برهان قاطع و دیگران که در بالا مذکور افتاد و ضمن اقرار و اعتراف به این موضوع که آنهایی که برای رشت معنی قائل شده‌اند علت و منشاء معنای خود را مسکوت گذاشته‌اند. اولاً رشت را به معنای سرازیری و فرود معنا کرده و معتقد است که رودخانه‌هایی که در پایین قرار گرفته - در گیلان - «رشته‌روخان = رودخانه‌ها» و برنجزارهایی که در پایین قرار گرفته «رشته‌بجار = بیجار = برنجزار» می‌گفتند. نامبرده آهکدانه را به مجموع معانی رشت افزوده است. مگر اینکه آهکدانه را به معنای گچ بدانیم که در دساتیر همانطور که قبلاً مذکور افتاد به عنوان یکی از معانی رشت مورد استعمال قرار گرفته است!

معنای رشت از نظر فرهنگ معین

شادروان دکتر محمد معین صاحب فرهنگ معین - فقیه لغت و کسی که بالاترین صلاحیت و شایستگی را برای تألیف فرهنگ فارسی در سراسر تاریخ ایران داشته در گرامی‌نامه فرهنگ معین معنای رشت را برای خالی نبودن عریضه در داخل پراتنز و با آوردن علامت سؤال به شکل: رشت = (خاکروبه ، لایه؟) آورده است و بدینسان کلیه معانی متداوله راجع به رشت را زیر سؤال برده و هرچه فرهنگ‌نویسان متقدم و متأخر در مورد رشت، رشته بودند پنبه کرده و با بیانی سؤال‌برانگیز زیر سؤال برده است.

آیا معنای رشت خاکروبه، لجن، جاروب، خاکسار، پستی، حقارت و فروتنی، گچ، خاک، گردوغبار تیره و آهکدانه و غیره است:

بدون شك فرهنگ‌نویسان فارسی که معانی فوق‌الذکر را برای کلمه زیبا و

۳. این کتاب مقدمه‌ای به زبان گیلکی دارد که صاحب این قلم از این مقدمه استفاده و ترجمه این مقدمه را به مضمون نقل کرده است.

آهنگین رشت بیان کرده‌اند متأسفانه توانایی پی بردن به معنای واقعی این واژه را نداشته‌اند. اینان نان را از راه گوش خورده‌اند. آمده بودند که سرمه بر ابرو بکشند، چشم را کور کردند. پای آنها برای استفاده از کفش بزرگ بود، مجبور شده‌اند پای خود را بتراشند! در محدوده دوهزار سال پیش از میلاد تا حدود ۷۰۰ سال قبل یعنی دوره‌ای که کلمه رشت برای آبادی یا شهری بدین نام تکوین یافته معانی فوق‌الذکر بنا بر دلایل ذیل برای کلمه رشت هم از نظر تاریخی و هم از نظر جغرافیایی مردود است:

۱- اولاً معنای هر کلمه را باید در وهله نخست نزد مردمانی جستجو نمود که آن کلمه را برای شهر و آبادی خود انتخاب کرده‌اند. معنای رشت کلمه‌ای است بسیار قدیمی و همانطور که در این وجیزه به شرح آن خواهیم پرداخت کلمه‌ای است که در طلوع خورشید تمدن ایران بوجود آمده و از اصل و ریشه خود دور مانده و دچار دگرگونی گشته است معنای رشت نزد مردم گیلان ناشناخته می‌باشد و بین گیلانیان بطور عموم و رشتیها بطور خصوص واژه‌ای غیرمستعمل و مهجوری است. و هیچ رشتی این کلمه را نه بصورت مفرد و نه بصورت ترکیبی برای کسی یا چیزی بکار نمی‌برد و در فرهنگها و واژه‌نامه‌های گویشی گیلکی و نزد مردم گیل و دیلم معنایی ندارد و در فرهنگهای زبان گیلکی نیز تعریفی برای آن نیامده است.

۲- از دیرباز هیچیک از جغرافی‌دانان و مورخین و یا زبان‌شناسان مورد اعتماد و قابل توثیق در مورد معنای رشت صحبتی به میان نیاورده‌اند و احمد کسروی تاریخ‌نویس نامدار و زبان‌شناس مشهور که نام بسیاری از شهرها و آبادیهای ایران را در کتاب «نامهای شهرها و دیهای ایران» روشن نموده و هم او برای نخستین بار در مورد گیلان، کادوسیان، کاتوسیان، و تالشان^۴ صحبت‌های مفصلی کرده و معانی آنها را مشخص نموده، راجع به رشت سکوت اختیار کرده است.

۳- رشت در سرزمین پرآب و باران خیز و در کنار چشمه آب معروف به

* رجوع شود به کتاب نامهای شهرها و دیهای ایران، تألیف احمد کسروی.

«چومار»^۵ قرار گرفته و شهری کویری نیست که دارای گرد و خاک تیره باشد. سرزمین ابریشم، برنج و ماهی و زیتون و چای و جنگل و رودخانه کجا؟ و گرد و خاک تیره و خاکروبه کجا؟

۴- سرزمین گیلان همیشه به داشتن مردمانی دلیر و چالاک و نیرومند در ادوار مختلف تاریخی معروف بوده و داستان لشکرکشی اردشیر درازدست پادشاه هخامنشی با سیصد هزار پیاده و ده هزار سواره جهت سرکوب گیلانیان و احاطه شدن لشکریانش در کوه و جنگل و از خطر جستن آنها با تعب و سختی در تاریخ معروف است.^۶ و ایضاً دلاوری گیلانیان به سرکردگی «موتا» دلاور نامدار گیلان و آمدن موتا تا نزدیکی همدان و جنگ با لشکریان خلیفه و شرح دلاوریهای جنگجویان گیلان در اشعار عرب و فارس با زبونی و حقارت و فروتنی نمی‌تواند رابطه‌ای داشته باشد و از گفته‌های مورخین پیدا است که گیلانیان یکی از معروفترین تیره‌های ایران و بسیار انبوه و بسیار نیرومند بوده‌اند و پادشاهانی از خود داشته‌اند.^۷

۵- هیچیک از جغرافی دانان و مورخین سرزمین گیلان را بطور اعم و رشت را بطور اخص به داشتن خاکروبه، لجن، و لایه موصوف ننموده‌اند.

۶- در شهرستان رشت و اطراف آن معدن گچ و آهک وجود ندارد.

۷- رشت به معنای نهصد هجری نیز نمی‌تواند باشد زیرا به عقیده کلیه مورخین و محققین رشت قبل از این تاریخ نیز وجود داشته است.

۸- کلمه رشت، کلمه‌ای است اهورایی و در کلمات اهورایی^۸ پسوندهای آک، ناک، و آگین و آلوده نمی‌چسبند. اگر رشت به معنای خاک و خاکروبه یا لجن و حقیر

۵. درباره چومار (چومارسرا) و سومار و بطور کلی آبادیها و شهرهایی که به نحوی از کلمه مادر و مار به معنای (مادر) استفاده کرده‌اند رجوع شود به مقاله خاتون هفت قلعه نوشته دکتر محمد پاریزی باستانی، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر، صفحه ۲۴۹.

۶. رجوع شود به کتاب شهرباران گمنام نوشته احمد کسروی، چاپ امیرکبیر، سال ۱۳۵۷.

۷. رجوع شود به کتاب نامهای شهرها و دیهای ایران، تألیف احمد کسروی.

۸. در مورد کلمات اهورایی و اهریمنی مراجعه شود به صحبتهای شادروان مهدی اخوان ثالث، شاعر شهیر و نامدار معاصر، با خانم گل‌رخسار شاعر تاجیکستان، مجله دنیای سخن، شماره ۲۳، مرداد و شهریور ۱۳۶۹.

بوده، می‌بایستی طبق دستور و فرمان زبان فارسی کلماتی مانند رشتناک همانند خوفناک و ترسناک و رشت آگین مانند زهرآگین و رشت آلود مانند لجن آلود و خاک آلود و غبارآلود بوجود می‌آمد درحالی‌که هیچکدام از واژه‌های ترکیبی مزبور در فرهنگها وجود ندارند و در زبان فارسی بر روی زبان مردم نچرخیده‌اند اما از آنجایی که کلمه مزبور کلمه‌ای اهورایی می‌باشد به دنبال خود توانسته آباد و آبادی را روان سازد به همین دلیل حداقل سه نقطه در ایران به نامهای رشت آباد^۹ و به شرح ذیل وجود دارد:

رشت آباد - ده از دهستان حومه کوچصفهان از شهرستان رشت.

رشت آباد - ده از دهستان بخش مرکزی شهرستان اهر.

رشت آباد - ده از کوهستان کاغذکنان بخش کاغذکنان شهرستان خلخال.

وجود سه آبادی در جاهای مختلف ایران زمین این مفهوم را تداعی می‌کند که معنای رشت باید غیر از مفهومی باشد که از روی جهل و نادانی در فرهنگها و دستاویز مجعولی آمده که فرهنگ نویسان آنها غالباً غیر ایرانی و اکثراً هندی بوده‌اند.

۹ - رشت به معنای فرود نیز نمی‌تواند باشد زیرا رشته‌روخان و رشته‌بیجار

به معنای رودخانه‌ها و برنجزارهای رو به سوی رشت است نه رودخانه‌هایی که در پایین قرار گرفته است.

رِشتن

مصدر رِشتن به معنای رسیدن و رِشته (به کسر اول) به معنای بافته و ریسیده (اسم مفعول) ذکر گردیده است. از این رو می‌گوییم فلانی هرچه رشته بود، پنبه کرد. آیا رِشت یعنی سوم شخص مفرد غایب از مصدر رِشتن همان رِشت است (مانند رِشتم، رِشتی، رِشت، رِشتم، رِشتید، رِشتند) و آیا چون مردم گیلان معمولاً عادت دارند اول کلمات را با «فتح» شروع کنند، تلفظ رِشت را بصورت رِشت درآورده‌اند؟ و آیا مردم به دلیل رواج و گسترش صنعت ابریشم و ریسندهی در گیلان (بنا به نوشته کلیه

۹. رجوع شود به لغت نامه دهخدا.

مورخین و جغرافی‌نویسان، بطوریکه بزرگترین منبع درآمد باصطلاح ارزی دولت زمان شاه‌عباس از راه فروش ابریشم بدست می‌آمد)^{۱۰} اسم شهر خود را رشت و سپس رشت گذاشته‌اند؟ آیا نام رشت از رشته خشکار که نوعی شیرینی محلی رشتی است که از آرد برنج است و بصورت تاروپود و رشته درآورده می‌شود و بر روی سینی روغن‌مالی شده ریخته شده و پس از لحظه‌ای از روی سینی برداشته و آنرا بصورت تقریباً مستطیل شکلی جمع‌آوری نموده و پس از اینکه در ظرف محلول آب و شکر داغ خیسانیده، می‌خورند. و در رشت، رشت و خشکار (به فتح اول) تلفظ می‌شود، گرفته شده است؟ و آیا می‌توان بطور کلی رشت را از صنعت ریسندگی و رشتن دانست. چنانکه در بعضی از نقاط ایران کم نیستند جاها و شهرهایی که نام شهر و آبادی خود را از صنعت و شغلی و یا کاری گرفته باشند مانند بافت در کرمان و کیوتراهنگ در همدان و کاغذکنان کنار رود قزل‌اوزن.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا ماضی یا گذشته مصدر رشتن در زبان فارسی فقط رشت می‌شود و آیا می‌توانیم آنرا بصورت رشت یعنی (رَشتم، رَشتی، رَشْت، رَشْتیم، رَشْتید، رَشْتند) نیز تلفظ و ادا نماییم یا خیر؟ در شعر معروف «ناصری»^{۱۱} سروده شاملوی شاعر که یکی از زیباترین اشعار معاصر در زبان و ادبیات فارسی است در بند دوم آنجا که حضرت عیسی مسیح را صلیب بردوش و تازیانه بر پشت به قتلگاه (البته بروایت مسیحیان) می‌برند، شاعر می‌گوید:

و آواز دراز دنباله‌بار

در هذیان دردش

یکدست

رشته‌بی آتشین

می‌رشت

۱۰. مراجعه شود به کتاب زندگانی شاه‌عباس اول جلد ۴ و ۵ نوشته نصرالله فلسفی صفحه ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲، چاپ چهارم انتشارات علمی.

۱۱. مراجعه شود به برگزیده اشعار احمد شاملو از انتشارات روزن سال ۱۳۴۷ صفحه ۱۸۴.

اگر در این سروده، فعل ماضی استمراری (می‌رشت) را بصورت (می‌رشت) بخوانیم تمام کلام زیبا و جادویی این شعر را از بین برده‌ایم و خود را از یکی از زیباترین سروده‌های ادبیات ایران و جهان محروم کرده‌ایم.

این سروده خود دلیل بارزیست که مصدر رشتن در زمان گذشته انعطاف تلفظ بصورت رشت (به فتح اول) را دارد و فرهنگ نویسان ما اقلأً به وضوح و روشنی این کلمه نیز توجهی ننموده‌اند و فقط پنبه خود را رشته‌اند و آهن خود را بر آتش نهاده‌اند.

آیا رشت به معنای جوانمرد است؟

شادروان ذبیح‌الله منصوری نویسنده پرشور و معروف در کتاب امام حسین و ایران^{۱۲} می‌نویسد:

«اما ایرانیان چند دژ تسخیرناپذیر داشتند که حکام معاویه و یزید نمی‌توانستند در آن دژها ایجاد رخنه کنند و یکی از آن دژها مازندران بود و دیگری گیلان و در گیلان سکنه محلی، علی بن ابیطالب را به لقب (رشت) می‌خواندند یعنی دانشمند فرزانه و بعد از او این لقب به حسن و آنگاه به حسین داده شد و هنوز این کلمه در گیلان بر زبان‌ها می‌باشد و حاکم نشین گیلان (رشت) است.

البته شادروان ذبیح‌الله منصوری این نوشته‌ها را به کورت فریشلر از اهالی آلمان نسبت داده ولی از خود کورت فریشلر و آثار علمی و تحقیقی وی اطلاعی بدست نمی‌دهد و ما نمی‌دانیم کورت فریشلر چند اثر علمی نگاشته و معنای رشت را از کجا بدست آورده است و آیا این معنا را خود شادروان منصوری از طریق تحقیق و تفحص و مطالعه اسناد تاریخی بدست آورده یا کورت فریشلر؟ و به‌هرحال چون شادروان ذبیح‌الله منصوری و یا کورت فریشلر مرجع و مستندات خود را ذکر

۱۲. رجوع شود به کتاب امام حسین و ایران ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری از انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، سال ۱۳۶۸، صفحه ۳.

نموده‌اند معنایی که درباره رشت در کتاب مزبور آمده نه می‌تواند مورد تکذیب قرار گیرد و نه ما می‌توانیم آن را تأیید کنیم.

رشت و ستاره

با رد نظرات مزبور و تصریح بر این موضوع که در زمانهای دور هر کلمه برای مردم دارای معنی بوده و نام هر محل علاوه بر معنی دار بودن می‌بایستی منزّه و مرتبط با عقیده مذهبی مردم باشد چگونه می‌توان به معنای لغوی واژه «رشت» پی برد؟ در اینجا باید گفت که ذهن را باید کاملاً از معانی متداوله‌ای که برای رشت تعبیر کرده‌اند دور نمود و به زمانی متوجه کرد که تمدن ایران زمین در حال تکوین و تأسیس بوده است. بعضی از دانشمندان با بررسی اشیاء و اسناد و مدارک متقن تاریخی به درستی عقیده دارند که مرکز و مسقط الرأس تمدن ایران پیرامون دریای مرکزی که بعدها بدلائل نامعلوم خشک و جای آنرا کویر مرکزی گرفته است آغاز گردیده.^{۱۳} آنها عقیده دارند در زمانی بسیار دور که تخمین تاریخی آن حدود شش هزار سال تا هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌باشد مردم آن منطقه ستاره‌های درخشان آسمان را در سرنوشت و زندگی خود مؤثر دانسته و برای اجرام شگفت‌انگیز و فروزان آسمان قائل به احترام و پرستش بوده‌اند. عقیده ستاره‌پرستی از دیرباز در کلیه شئون زندگی ایرانیان رسوخ نموده شهرها و آبادیهای زیادی با نام ستاره یا باصطلاح ستاره‌آبادهایی در اطراف و اکناف فلات و سرزمین پهناور ایران بوجود آمده است. تشابه اشیاء بجای مانده اعم از ظروف، دستبندها، لوازم آرایش و ادوات جنگی تمدن سبیلک واقع در کاشان امروزی را که طبق فرضیه دانشمندان اولین تمدن سرزمین ایران بوده و تمدن مارلیک واقع در رودبار گیلان و لرستان را از یک طرف به هم پیوند و مرتبط ساخته، استمرار و شباهت این سه تمدن را ظاهر نموده و از طرف دیگر خط‌سیر و گسترش تمدن باستانی ایران را قبل از ایجاد حکومت واحد دودمانی ماد یعنی اولین

۱۳. مراجعه شود به کتاب سرزمین جاوید، جلد اول، ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری، انتشارات زرین سال ۱۳۷۱.

حکومت منسجم ایران اثبات می نماید. عقیده به ستاره به تدریج در ایران رنگ فلسفی به خود گرفته و ایرانیان معتقد شدند که عنصری که هستی را بوجود آورده آتش است^{۱۴} و عقیده داشتند که مزدا به وسیله آتش هستی را به وجود آورده و از این جهت آتش را محترم دانستند. حتی پس از زرتشتی شدن ایرانیان عقیده بر پرستش و محترم شمردن ستاره‌ها و احترام قائل شدن به آنها کاملاً از ذهن و تصور ایرانیان خارج نگردید و طبق آخرین پژوهش‌های تحقیقی تاریخی^{۱۵}، هخامنشیان معتقد به تثلیثی از خدایان بودند که اهورامزدا در رأس و مهر خدای نور و پیمان و جنگ و آناهید (یا آناهیت یا آناهیتا) خدای آبها و زیبایی و آبادانی و چارپایان و ثروت و شکوه در زیر دست او قرار می گرفتند ستاره پرستی ایرانیان به اقوام همسایه نیز سرایت نمود و در بابل دو معبد مشهور یکی معبد مردوک یا مردوخ برای خدای مذکر و یکی معبد ایشتار برای خدای مؤنث (خدای بانو) وجود داشت. باری در دوره سلطنت اردشیر دوم معروف به اردشیر درازدست رسماً برای الهه مهر و ناهید معبد ساخته شد و پس از اضمحلال امپراطوری هخامنشیان بدست اسکندر گجسته (گجستک) عقیده مهر پرستی یا میترائیسم که قبلاً توسط تنی چند در سیسیل رواج پیدا کرده بود اینبار بوسیله سربازان اسکندر در اروپا منتشر و در قرن سوم و چهارم میلادی در زمان امپراطور فلاویوس در سراسر امپراطوری روم گسترش یافته معابد متعدد و فراوانی برای آن ایجاد کردند.^{۱۶}

بدیهی است در ایران زمین که خاستگاه این تفکر و عقیده بود به مرور زمان آبادیها، شهرها و محلهای متعددی بنام ستاره، ناهید، مهر، مادر، دختر، بی بی، خاتون

۱۴. رجوع شود به کتاب سرزمین جاوید، جلد دوم، صفحه ۸۲۷، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری، انتشارات زرین سال ۱۳۷۱.

۱۵. رجوع شود به کتاب تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، نوشته و تحقیق هاشم رضی، ناشر انتشارات فرّوهر، چاپ اول، سال ۱۳۶۶، صفحه ۴۷.

۱۶. برخی بررسیها درباره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، انتشار در سال ۱۳۴۸، ناشر نامعلوم، نوشته احسان طبری.

و غیره بوجود آمد.^{۱۷}

با نگاهی به شهرها و آبادیهای ذیل که در پیرامون و کناره‌های دریای خزر قرار گرفته‌اند به آبادیها و شهرهایی برخورد می‌نماییم که به نحوی می‌بایستی به ستاره مرتبط باشند.

۱- استرآباد = استار + آباد = ستاره‌آباد که نام قدیمی گرگان است.

۲- آستارا = آست + تارا که نام بندری است معروف در استان گیلان.

۳- هَسترخان = اشت + تر + خان = اشت + تار + خان که شهری است

در شمال دریای خزر در خاک روسیه.

۴- هشت پر = اشت + پر = ستاره دنباله‌دار؟ که نام شهری است در گیلان.

۵- آستاره = آست + تاره که نام محلی است از مضافات لاهیجان گیلان.

آست، اِست، اِشت و اِشت و تاره و تارا

اسامی و نامهای مذکور همچنین اِشتار = اِشت + تار = است + تار که نام معبدی در بابل بوده چنانکه قبلاً مذکور افتاد و اِشترن = اِشت + ترن = ایست + ترن = آست + تار که معنای ستاره به زبان آلمانی است (STERN) و اِستار (به سکون اول) = است + تار = که به معنای ستاره در زبان انگلیسی است (STAR) از دو قسمت تشکیل یافته‌اند آست و تاره یا تار.

آیا تاره و تارا به معنای ستاره است.

در کلیه فرهنگهای فارسی و کتب لغت تاره و تارا را به معنای ستاره آورده‌اند از ظاهر این کلمه که مانند آفتاب روشن و احتیاج به استدلال ندارد این است که تاره یا تارا که کلمه تاری و تاریک از آن بدست می‌آید به تنهایی نمی‌توانستند به معنای

۱۷. در این زمینه مراجعه شود به مقاله پرمایه و محققانه دکتر محمد باستانی پاریزی بنام خاتون هفت قلعه، چاپ دوم، انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۵۶ صفحات ۱۵۰ تا ۳۶۸.

ستاره باشد. چه تاره و تارا همانند تاریکی و سیاهی و اصطلاحاً می‌تواند به معنی شب تعبیر شود زیرا چنانچه تاره و تارا را به معنای ستاره بدانیم. پس، اَست و اِست و اِشت و اَشت که در کلیه کلمات مزبور جزء جدایی‌ناپذیر تار و تاره و تارا بوده‌اند چه معنایی می‌توانند داشته باشند؟ بدون شك اَست همان هست می‌باشد که به معنای وجود است و کلمه هستی از همین کلمه گرفته شده و به معنای جهان و دنیا و هر آنچه که می‌تواند وجود داشته باشد معنی می‌دهد و همانطور که قبلاً گفته شد. ایرانیان معتقد بودند که خداوند به وسیله آتش هستی را بوجود آورده و با این تعبیر هستی و است و اِستی باید معنای آتش و وجود را بدهد که با قبول این نظر معنای کامل ستاره و اِستار و اِشتار معلوم می‌شود و ستاره معنای واقعی خود را بدست می‌آورد که عبارتست از آتش در تاریکی. بنابراین اجرام زیبای فروزنده‌ای که شبها در آسمانها سوسو می‌زنند و در فضای بی‌کران منظرهٔ بدیع و شگفت‌انگیزی را بوجود می‌آورند آتش در تاریکی و یا جسم فروزنده در تاریکی هستند که ایرانیان به نامهای اِستری، ستاره، اِستار، اَستاره و اِستاله از آن تعبیر کرده‌اند و در زبانها و در نزد اقوام دیگر اِشتار، اِشترن، اِشتار و عشتربه و غیره از آن نام برده‌اند و هم می‌توان پذیرفت که در طی قرون متمادی بواسطه وفور استعمال آن کلمات، تارا به‌تنهایی معنای ستاره را داده است.

اِست، اِست، اِشت، نَشت، وِرَشت

بدون هیچ تردیدی کلمات اِست و اَست، لَشت و نَشت و وِرَشت مترادف هم و به‌معنای جزء اول ستاره و به‌معنای جرم فروزان یا آتش یا بطور کلی ستاره می‌باشد و تبدیل حرف (ر) به (ل) و (ن) امری است مسلم زیرا از مختصات لهجهٔ مازندرانی و گیلانی جهش از حرف (ر) به (ل) و (ب) به (و) است به عنوان نمونه واژه (برگ) که تبدیل به (والک) و چرخ که در روستاهای گیلان چرخ ابریشم‌کشی را چل و سایر

دستگاههای مرتبط با آن را چل دسته یا چل پوشته و غیره گویند.^{۱۸} و نمونه دیگر آن تبدیل ستاره به ستاله و استاله است.^{۱۹} به همین طریق باید متذکر شد که تبدیل (اَ) به (نَ) و یا (لَ) نیز نمی تواند دور از واقعیات باشد زیرا زبان در گردش خود در دهان جهت تبدیل واژه ها به نزدیک ترین واژه هم صوت و هم آوا متوسل می شود مانند تبدیل مَن به مَرَد که به انسان مذکر اطلاق می گردد. و به این جهت می توان (ر) را در رَشْت و (لَ) را در لَشْت نشاء و (نَ) را در نَشْتارود مترادف هم دانست بنابراین:

رَشْت = لَشْت = نَشْت = اَسْت، به معنای ستاره یا جزء اول ستاره است.
لَشْت نشاء (شهری از گیلان) = لَشْت نِسا = اَشْت نِسا = اَسْت نِسا، به معنای ستاره یا جزء اول ستاره است.

نَشْتارود (دهی است نزدیک شهسوار یا تنکابن) = اَشْت + تار + رود = اَسْت + تار + رود، به معنی رودخانه ستاره.

لَشْتو (دهی است نزدیک شهسوار یا تنکابن) = لَشْت + او = اَشْت + او = اَسْت + او، به معنای ستاره یا جزء اول ستاره است.

وَلَشْت (که نام دریاچه ای است نزدیک مرزن آباد چالوس) = وَا + لَشْت = وَا اَشْت + وَا اَشْت = وَا اَسْت، به معنای ستاره یا جزء اول ستاره است.

اَلِشْتَر (که نام دهی است اطراف خرم آباد) = اَ + لِشْت + تر = اَ + اَشْت + تر = اَ + اَسْت + تر = اَسْت + تر، به معنای ستاره است.

اَ، آ، نَ، لَ، رَ بر روی کلمات اَلِشْتَر، اِشْتَر، اَلِاشْت و نَشْتارود و لَشْت نشاء و رَشْت، وَلَشْتو، وَلَشْت

با توجه به مطالب معروضه کلیه کلمات مزبور، مترادف همدیگر و به معنای ستاره می باشند. بعضی از این کلمات مانند آستارا و اِسترآباد و اَشْتَرخان و اَلِشْتَر و

۱۸. واژه نامه گیلکی، چاپ اول، سال ۱۳۶۳ گردآوری و نگارش احمد مرعشی، انتشارات طاعتی رشت.

۱۹. خاتون هفت قلعه، صفحه ۲۳۳.

اشترن و نَشْتارود و استاره کلمات کامل هستند و بعضی مانند لشت نشاء، رَشت، آلاشت، لَشتو، وَوَلْشت، فقط يك جزء از کلمه ستاره هستند. چنانچه تاره و تارا را که فقط يك جزء از ستاره هستند همانطور که قبلاً استدلال شد به معنای ستاره بدانیم دلیلی ندارد که جزء اول این کلمه یعنی لَشت، رَشت و نَشت را که به معنای جرم فروزنده و آتش است به تنهایی به معنای ستاره ندانیم.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که چرا این کلمه به صورت واژه‌های مختلف درآمده است. دلیل این امر واضح است اولاً مردمی که ستاره‌پرست بوده‌اند و در محل‌های مختلف زندگی می‌کردند و دوست داشتند از کلمه ستاره برای نامگذاری شهر و آبادی خود استفاده کنند به مرور زمان با محدودیت این کلمه مواجه شده‌اند آگاهانه و یا با دور شدن از معنای واقعی با تغییر و تبدیل و بکارگیری حروف هم‌آوا و هم‌صوت که از طرفی می‌توانسته مشخصه محلّ زندگی و شهر و آبادی آنها باشد از کلمه مزبور استفاده نموده‌اند. بنابراین در محلّی نام رشت و در جای دیگر از کلمه لَشت و در آبادی دیگر از واژه نَشت استفاده کرده‌اند. چنانکه به دلیل محدودیت کلمه در زمانهای دور من که به جنس نر می‌گفته‌اند با افزودن حرف ز و تغییر آن به زن به جنس مؤنث اطلاق شده. همین دگرگونی ساده را با اندکی تأمل می‌توان در زبان انگلیسی در مورد زن و مرد پیدا کنیم. زیرا در زبان انگلیسی به جنس مذکر مَن man و به جنس مؤنث اوْمَن = وْمَن woman می‌گویند. دلیل دوم وجود مهاجرت، جنگها، بلایای طبیعی و حذف فیزیکی مردمی بوده است که در يك مکان از يك واژه بخصوص مانند اِستر یا آستار یا رَشت استفاده می‌کردند. بدیهی است مردم مهاجم یا مهاجر که به سرزمین آنها دست می‌بازیدند این حق را برای خود قائل بودند محل و مکان تسخیرشده یا مورد مهاجرت خود را بوسیله لهجه و زبانی که خود به آن تلفظ می‌کرده‌اند ادا نمایند این است که در جایی اَست را لَشت و در مکانی رَشت و نَشت و در يك جای دیگر لَشتو و در مکانی دیگر آلاشت و اَلِشتر و وَلْشت و اَشت پر (هشت پر) و اشترخان تلفظ نمودند.

لشت نشاء و اَلشتر و رابطه آنها با نساء

آخر بحث بد نیست رابطه لشت نشاء و اَلشتر را با نساء بیان نمایم. طبق عقیده استاد پورداوود^{۲۰} اَلشتر همان مکانی است که در کتیبه‌های داریوش نیسا (نسا) خوانده شده که مرکز تربیت و پرورش اسب بوده است با این قرابت بطور حتم لشت نشاء نیز باید لشت نسا و اَشْتِ نسا یا اَسْتِ نسا باشد و چون مورخین از هفت نسا^{۲۱} که عبارت هستند از نَسای خراسان، فارس، کرمان، همدان و کرمانشاهان و نسا پایتخت اشکانیان نزدیک اشک آباد یا عشق آباد یاد نموده‌اند دلیلی نداشته که در گیلان که از ولایات مهم در سراسر تاریخ ایران بوده مکانی با نام نسا وجود نداشته باشد با این وصف خودبخود یکی دیگر از نساهاى ایران هویدا می‌گردد که نَسای گیلان یا لَشْتِ نِشا = لشت نسا می‌باشد.

لزوم تصحیح معنای رشت در فرهنگها و لغت‌نامه‌ها

اینکه صاحب فرهنگ آندراج در تعقیب افاضات خود درباره معنی رشت شعر يك شاعر ناشناخته و لیجاری خوان بیمزه‌ای بنام مخفی را که لاییده: مخفیا، دختران خطه رشت، همچو طاووس مست می‌گردند - از پی مشتری بَهر بازار بندتنبان بدست می‌گردند. مستند قرار داده چنین می‌بافند... رشت... نام شهری است معروف از ولایت گیلان که ابریشم خوب در آنجا بعمل می‌آید و بند زیرجامه و شلوار نیکو بافند... و منسوب به آن ولایت را رشتی گویند. خود بهترین گواه بر این مدعاست که اینگونه فرهنگ‌نویسان تا چه اندازه جاهل به معنای کلمه رشت بوده و خزعبلاتی را که درباره رشت بافته‌اند از چه نوع قماشى بوده است...

بحث با ناقص خیالان شیوه استاد نیست - علم افلاطون حریف جهل مادرزاد نیست و اینکه سیدمحمدعلی داعی الاسلام در فرهنگ نظام علاوه بر اعتراف بر اینکه رشت در اوستا ریشه‌اش رشته بمعنی راست است اضافه نموده در تکلم امروز

۲۰. خاتون هفت‌قلعه، صفحه ۲۳۷.

۲۱. سرزمین جاوید، جلد دوم، صفحه ۶۴۹، ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصورى.

جنوب ایران لفظ رشت بمعنای خاکروبه هست معلوم نمی‌کند که لفظ رشت بمعنی خاکروبه را کدامین ایل و تبار و مردم کدام ولایت، شهر یا آبادی در جنوب ایران بمعنای خاکروبه استعمال می‌کنند تا آنجا که ما می‌دانیم زبان فارسی وسیله تفهیم و تفهّم و ارتباط مردم ایران زمین است و کلمات همه‌فهم و فراگیر و زیبا و آراسته و پیراسته و قابل استفاده در نوشته‌ها و اشعار بزرگان و ادیبان آن مانند سعدی و فردوسی و حافظ و مولوی مجموعه‌ای از زیباترین اشعار و ادبیات زبان فارسی را بوجود آورده است و لغات و واژه‌های این زبان فخیم و ادب‌پرور مجموعه لغات و واژه‌های فرهنگهای زبان فارسی را ایجاد کرده است البته در کنار این زبان، مردم ایران مانند مردم تمام کشورهای دیگر مجموعه‌ای از لغات را در خود دارند که سینه‌به‌سینه از پدران و اجدادشان به آنها منتقل شده است که در امثال و حکم و ضرب‌المثل‌ها و مثل‌ها و قصه‌ها از آن استفاده می‌کنند. این واژه‌ها تا حدود ۲ قرن قبل هم در ایران و هم در کشورهای بیگانه مخصوصاً در کشورهای اروپایی مورد استفاده ادیبان و متفکرین و شعراء قرار نمی‌گرفت. بعبارت دیگر ادیبان و شعراء از بکار بردن این واژه‌ها اِبا داشته استفاده آنرا در اثر خود دور از شأن و منزلت می‌دانستند. با تغییر سبک در شعر و ادبیات از قرن هفدهم به بعد در اروپا، نه اینکه واژه‌های عامه مورد استفاده شعرا و ادباء قرار گرفت. بلکه بسیاری از ادیبان همت به جمع‌آوری واژه‌ها، قصه‌ها، مثل‌ها و ضرب‌المثل‌های عامه گماشتند و شاخه‌ای بنام فولکلوریک در ادبیات بوجود آمد. در ایران تا آنجا که ما آشنایی داریم اول‌بار شادروان علامه علی‌اکبر دهخدا عالم علوم سیاسی و دانشمند علم حقوق و برجسته‌ترین نویسنده قانون اساسی مشروطه و پیشقراول تهیه لغت‌نامه دهخدا با نوشتن سلسله‌مقالاتی بنام چرند و پرند و انتشار آنها در روزنامه معروف زمان انقلاب مشروطه بنام صوراسرافیل راه را برای نزدیکی فیما بین زبان رسمی به زبان عامیانه گشود تا اینکه استاد محمدعلی جمالزاده استفاده بجا و مناسب از کلمات عامیانه را در قصه‌ها و نوشته‌های خود به حد کمال و اعجاب رسانید و هم او حدود ۷۵ سال قبل به گردآوری واژه‌ها و کلمات عامیانه مردم ایران همت گماشت در اینجا بعنوان يك جمله معترضه

باید گفت که اصولاً جایگاه واژه‌های پیراسته و آراسته و ادیبانه و لغاتی که مردم يك سرزمین برای کتابت رسمی و اسناد و مدارك خود بکار می‌برند در فرهنگ‌های رسمی و ملی آن کشور گنجانده می‌شود مانند زیبا، صلح، قلم، عدالت، دوست داشتن و غیره و کلماتی که عامه مردم يك سرزمین بطور استعاره یا در موارد خاص و برای موضوع ویژه‌ای از آن استفاده می‌کنند و اصطلاحاً به آن (slang) می‌گویند و امروزه در ادبیات کشورهای مختلف جایگاه مستحکمی برای خود پیدا کرده و در ادبیات امروز ایران نیز در غالب آثار و نوشته‌های نویسندگان مخصوصاً در زمینه قصه و داستان (رمان) اینگونه کلمات بچشم می‌خورد تا جائیکه بعضی از سرشناس‌ترین شعراء و ادباء به گردآوری واژه‌های مردم کوچه و بازار کمر همت بر بسته‌اند. کلمات و واژه‌های عامیانه مانند سنتها، اخلاق، اعیاد، سوگواریهای مذهبی و ملی فراگیر و همه‌پسند هستند. اگر در شب عید مردم سراسر ایران ماهی می‌خورند کلمات و واژه‌هایی مانند ناتو، ناکس، خپله، قوچاق، ناقلا، کتک زدن، قشقره، پيله کردن، آویزان شدن، ریغو و مانند آنها اولاً در سراسر ایران و در نزد همه مردم مورد استفاده قرار گرفته ثانیاً دارای معانی یکسانی هستند یعنی نزد مردم رشت و تهران و ساری و زاهدان و اصفهان و شیراز کلمات ناقلا و قشقره دارای يك معنی است. در کنار این نوع واژه‌ها، لغاتی هستند که مختص گویش‌های (نیمچه زبان) نقاط مختلف ایران است. مانند ویشتا به معنای گرسنه و زاما به معنای داماد و سَس به معنای بی‌نمک در زبان گیلکی و رونك به معنای جرقه در زبان کردی. اینگونه واژه‌ها و لغات در کتابهای فرهنگ مخصوص همان گویش‌ها و نیمچه زبانها جمع‌آوری می‌گردند که موضوع آن خارج از بحث ما است.

در جوار و در کنار اینها مردم هر محل یا منطقه یا آبادی ممکن است برای خود لغات و واژه‌هایی بکار ببرند که فقط خودشان معانی مخصوصی را از آن مُستفاد می‌کنند مانند «آگین» بمعنی شکل و صورت و «بوسوره»^{۲۲} بمعنی پدر داماد که در اصفهان مورد استعمال مردم قرار گرفته و استعمال کلمه «کَرُج» بمعنای برشته که در

۲۲. مراجعه شود به کتاب یکی بود یکی نبود، نوشته استاد محمدعلی جمالزاده، چاپ هفتم، کانون معرفت، ۱۳۴۳.

رشت به جوانان لوطی اطوار جو یای نام اطلاق می شود. اینگونه کلمات ممکن است در جای خود دارای ارزش و اعتباری باشد و بعضی از صاحبان ذوق و سلیقه نیز درصدد جمع آوری آنها برآیند اما اینگونه کلمات در یک سرزمین پهناور و بزرگ مانند ایران جایگاهی ندارند و جایگاه اینگونه واژه ها و لغات در فرهنگهای ملی و رسمی آن کشورها نیست. تمام این گفتار برای این موضوع بوده است که ثابت نمایم بر فرض که عده ای از هموطنان ما در جنوب ایران لفظ رشت را بمعنای خاکروبه بدانند. مستفاد از معنای فوق مختص همان مردم و همان ناحیه است. درست مانند بوسوره در اصفهان و کَرچ در رشت و مستفاد از معنای فوق در یک فرهنگ ملی و رسمی کاری است ناصواب و معرف سلیقه کث و ناهمی و عدم صلاحیت مؤلف آن در فرهنگ نویسی است برای همین گفته اند که هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد و همانطور که قبلاً اشاره شد در بین فرهنگ نویسان شادروان دکتر محمد معین صاحب فرهنگ معین بر این امر وقوف حاصل نموده و معانی متداوله و مستهجنی را که درباره رشت در فرهنگها آورده شده با عبارت رشت = (خاکروبه، لایه؟) به زیر سؤال برده است.

در خاتمه باید به این نکته اشاره شود که میلیونها نفر که زاده شهر رشت هستند و در بین آنها انبوهی از هنرمندان، نویسندگان و دانشمندان و روشنفکران نیز پیدا می شود که بصورت صفت نسبی نام آن دیار را بر خود گرفته اند در عصر افتخار و سربلندی اقوام و ملل مسلماً تحمل اسائه ادب به شهری که منتسب به آن هستند را ندارند. این است که ما از هیئت وزیران دولت جمهوری اسلامی ایران مصراً می خواهیم بخاطر همبستگی ملی و حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور دستور فرمایند در کلیه فرهنگها معانی زشت و نامربوط از روی کلمه زیبا و آهنگین رشت برداشته شود و بجای آن رشت به معنای حقیقی و واقعی خود یعنی ستاره آورده شود. و در صورتیکه اصرار به ابقاء این معانی در فرهنگها دارند شایسته است بجهت جلوگیری از نقار ملی برابر ماده ۱۳ قانون تعاریف و تقسیمات کشوری مصوب سال ۱۳۶۲ مجلس شورای اسلامی نسبت به تغییر نام رشت اقدام نمایند و چون اطمینان

کامل داریم که لزومی جهت تغییر نام رشت با توجه به شواهد و قرائن مذکوره در این مقاله وجود ندارد، و جهل فرهنگ نویسان هندی تبار یا مقیم هند را مایه این ملال می دانیم، هیئت وزیران دستورات لازمه را جهت حذف معانی زشت در برابر معنای زیبا و خرم رشت صادر خواهند فرمود.

هفتم تیرماه سال یکهزار و سیصد و هفتاد و دو خورشیدی

حمید فروچی